روایت

داستان فیضیه

یکی از فرازهای مهم زندگی مرحوم آیت‌ا... گلپایگانی، حادثه مدرسه فیضیه است. فرزند ایشان تشریح می‌کند که در این حادثه چه رخ داده و آیت‌ا... گلپایگانی چطور بعد از این حادثه تمامی اقدامات ساواک را به هیچ می‌انگارد.

شاه در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی از علما شکست خورده و عقب‌نشینی کرده بود و قصد داشت کاری کند که نه تنها در قم، بلکه در سراسر ایران وحشت و رعب از حکومت ایجاد شود. او می‌دید که پدرش در برابر روحانیت گردن فرازی کرده، ولی حالا او به اصطلاح کم آورده بود! بنابراین سعی کرد از نیروهایی که در دوره رضاخان، ایجاد رعب و وحشت کرده و سخت به رژیم وفادار بودند، استفاده کند. از جمله از پاکروان که در قضیه مسجد گوهرشاد نقش اساسی داشت و مردم مشهد را سرکوب و حوزه مشهد را تقریبا نابود کرد! اسرائیلی‌ها هم در حکومت شاه نفوذ و با همکاری بعضی از مقامات نظامی ایران، ساواک را طراحی کرده بودند.

وقتی ساواک ترسید

رژیم تصمیم گرفته بود به سه کانونی که مقوّم دین بودند حمله کند. یکی بازار تهران بود که مهم‌ترین منبع اقتصادی برای پشتیبانی از حوزه بود، اما مهم‌تر از آن حوزه علمیه قم و فیضیه بود. آن روز حدود ۴۰۰ مأمور به فیضیه ریختند. من خودم شاهد بودم که فقط طلاب را می‌زدند و به شخصی‌ها کاری نداشتند! به همین دلیل بعضی از طلبه‌ها لباسشان را عوض کردند و از تعرض آنها مصون ماندند. ما آن روز در طبقه بالای فیضیه بودیم و آقا در طبقه پائین بودند. مأموران دائما وسط حرف‌های منبری و بعد از آن صلوات می‌فرستادند و فضا را به هم می‌ریختند. بالاخره زد و خورد شروع شد. طلبه‌ها از بالای بام، با آجر توی سر مأموران می‌زدند. بعد از مدتی مأموران مسلح ریختند و شروع به تیراندازی کردند و صحن مدرسه پر از کوماندو شد! مردم به حجره‌ها پناه بردند و مأموران به آنها حمله کردند. من خودم دیدم که پاسبان‌ها از روی پشت بام آمدند و تیراندازی کردند. بعد هم آجرها را کندند و به طرف مردم پرتاب کردند. کاملا مشخص بود که با برنامه‌ریزی قبلی این کارها را می‌کردند. آقا در یکی از حجره‌های پائین بودند و عده زیادی در مقابل حجره ایستاده بودند که اگر خواستند به آقا تعرضی کنند، جلوی آنها را بگیرند. مأموران وقتی همه حجره‌ها را خالی کردند سراغ حجره‌ای که آقا در آن بودند آمدند. عده زیادی از جمله مرحوم آقای علوی، آقای حاج آقا علی صافی و عده‌ای از محترمین و نزدیکان، در اطراف آقا بودند که عده‌ای از آنها مضروب و زخمی شدند، اما به ایشان نتوانستند تعرض کنند. شاید جرأت نمی‌کردند یا ملاحظه عواقب این کار را می‌کردند. اما جسارت و توهین کردند و جلوی روی ایشان، همه را زدند! با تمام اینها، آقا فردای آن روز، تك و تنها برای نماز صبح به حرم مشرف شدند و نماز را در مسجد بالاسر خواندند!

خانه‌ای که بیمارستان شد

خانه ما هم بعد از این قضیه، تبدیل به بیمارستان شده بود. همه حجره‌های مدرسه خالی شده بودند، لذا خانه‌هایی اجاره شد و طلاب را به آنجا بردند. مرحوم اخوی حاج آقا مهدی، در آن روزها در رتق و فتق امور، نقش بسزایی داشت و انصافا خیلی زحمت کشید. به بیمارستان‌ها دستور داده بودند که افراد زخمی را پذیرش نکنند. آنها یك جوان ۱۸ ساله را از روی پشت‌بام پرت کرده بودند پایین و دست و پایش شکسته بود! او را در هوای سرد، وسط حیاط بیمارستان رها کرده بودند! نه او را به داخل می‌بردند، نه اجازه می‌دادند کسی او را بیرون بیاورد. در آن ایام ۶۰ تومان، شهریه یك ماه یك طلبه بود. حاج آقا مهدی به چند نفر ۶۰ تومان داد تا رفتند و آن بنده خدا را با نردبان آوردند بیرون و به منزل آقا آوردند و در آنجا تحت مداوا قرار گرفت. بعد هم رفتند و صاحب عکاسی مهتاب را آوردند تا از این بنده خدا عکس بگیرد!

این عکاسی تنها جایی در قم بود که دستگاه فتوکپی داشت و ما اسناد و اعلامیه‌ها را به آنجا می‌بردیم و کپی می‌گرفتیم. بعدها معلوم شد که او مأمور ساواك بوده و یك کپی از آنها را به ساواك می‌داده است!

اعلامیه‌ای که کمر حکومت نظامی را شکست



زمانی که امام به پاریس رفت، رابطه بیت آیت‌ا... گلپایگانی به شکلی دائمی با بیت امام برقرار بود.

فرزند آیت‌ا... گلپایگانی روایت می‌کند که ایشان به منظور مدیریت ارتباط با امام خمینی(ره) در پاریس، آیت‌ا... علی صافی و آقای صابری را که آن زمان در لندن بود، به نوفل لوشاتو فرستادند و نامه بسیار مفصلی هم به مرحوم حاج آقا علی دادند که برای امام ببرند. تماس‌ها از نوفل لوشاتو معمولا با حاج آقاجواد بود.

وقتی بختیار اعلام کرد که علما با من موافق هستند، آقا (آیت‌ا... گلپایگانی) تکذیبیه‌ای دادند که کمر حکومت نظامی را شکست. احمد آقا زنگ زد و گفت: ما این اعلامیه را بالای سر امام زده‌ایم. بعد هم گفت از طرف ما به نیت ۱۲ امام، ۱۲ بار دست آقا را ببوسید! دادن آن اعلامیه در آن شرایط، جرات می‌خواست و از کسی جز آقا برنمی‌آمد.



آیت‌ا... گلپایگانی در کنار فرزندش

عکس:
آلبوم شخصی حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدباقر گلپایگانی

جستارهایی در سیره سیاسی آیت‌ا... العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی در گفت و شنود با فرزند ایشان

پناه انقلابیون بود



محمدرضا کائینی
تاریخ

سالروز ارتحال مرجع والاقدر شیعه مرحوم حضرت آیت‌ا... العظمی سید محمدرضا گلپایگانی (قده) فرصتی مناسب برای بازخوانی فرازهایی از کارنامه سیاسی آن بزرگ است. مرحوم آیت‌ا... العظمی گلپایگانی بعد از رحلت مرحوم آیت‌ا... بروجردی شروع به فعالیت سیاسی کردند. در آن دوره، بزرگان و علمای حوزه برای تعیین مرجعیت جلسه‌ای می‌گذارند. در آن جلسه به جز مرحوم گلپایگانی، امام خمینی(ره)، شریعتمداری، مرتضی حائری، سیدمحمد داماد، سید احمد زنجانی و عده‌ای دیگر حضور داشتند و برای مرجعیت پس از آقای بروجردی پیشنهادهایی را مطرح می‌کنند که شرحش را در این گفت‌وگو خواهید خواند.

آیت‌ا... العظمی گلپایگانی همچنین بر پیکر حضرت امام خمینی (ره) نیز نماز خوانده‌اند. همه اینها و بسیاری موارد دیگر را در گفت‌وشنودی که پیش روی دارید با فرزند این فقیه راحل، حجت الاسلام والمسلمین سید محمد باقر گلپایگانی گفته و شنیده‌ایم؛ امید آن که تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چه خاطراتی دارید؟

من آن روزها به مدرسه‌ای در گذر خان می‌رفتم. آن روز به ما گفتند کسی از طرف گذر خان عبور نکند، مگر کسانی که خانه‌شان آنجاست. در مسیر دیدم که اوضاع شهر آشفته است. وقتی به خانه رسیدم، دیدم آقا خانه نیستند. به ما گفتند ایشان به حرم رفته‌اند و ما هم نباید از خانه بیرون برویم. عده‌ای از اعضای دفتر و بازاری‌ها و محترمین شهر، در بیرونی منزل جمع شده بودند و اخباری را رد و بدل می‌کردند. من بچه کنجکاوی بودم و سعی کردم هر جور که شده از بیرون خبر بگیرم. به گذر خان رفتم و دیدم عده زیادی جلوی گذر خان، خیابان ارم و میدان آستانه تجمع کرده‌اند، طوری که رفت‌وآمد دشوار و غیرعادی بود. معلوم بود که داخل صحن پر از جمعیت است. مردم هیاهو می‌کردند و از بلندگوی آستانه صدا می‌آمد. فهمیدم که مرحوم آقا با عده‌ای از آقایان مراجع و مرحوم حاج‌آقا مصطفی خمینی، در داخل صحن هستند. ظاهرا آقا در همان وقت اطلاعیه‌ای می‌دهند که کسی برود و آن را بخواند. در آن اطلاعیه، آقا از مردم خواسته بودند متفرق شوند، چون با آن وضع نمی‌شد کاری کرد. اطلاعیه همین‌طور روی دست آقا مانده بود و کسی جرأت نمی‌کرد برود بخواند تا بالاخره آقای شیخ اسماعیل معزی ملایری به آقا عرض می‌کند اگر شما حکم بدهید، می‌روم می‌خوانم که اگر کشته شدم، شهید باشم! آقا حکم می‌کنند و آن بنده خدا می‌رود و اطلاعیه را می‌خواند و مردم متفرق می‌شوند. گمانم آن روز حاج‌آقا مصطفی همراه آقا به منزل ما آمدند. یادم هست تیراندازی‌ها چنان پشت سر هم بودند که انگار داشتند سنگ خالی می‌کردند! ما رفته بودیم روی پشت‌بام و هواپیماها به قدری پایین پرواز می‌کردند که ما فکر می‌کردیم به ساختمان‌ها خواهند خورد! آنها برای شکستن دیوار صوتی و ارعاب مردم، در ارتفاع خیلی پایین پرواز می‌کردند.



حجت‌الاسلام محمدباقر گلپایگانی:
آقایی از شیراز آمد و با خوشحالی به مرحوم ابوی گفت به دهی رفته که همه مقلد آقای حکیم بودند و همه را به سمت ابوی برگردانده! این شخص انتظار داشت که آقا تشویقش کنند اما مرحوم ابوی بسیار عصبانی شدند و فرمودند: خلاف شرع عمل کرده‌اید

امام بر ریاست آیت‌ا... گلپایگانی بر حوزه هم تأکید داشتند. علت این امر چه بود؟

همین‌طور است. خیلی‌ها بودند که می‌خواستند حوزه را به دست آقای منتظری بسپارند. امام از مدت‌ها قبل، از کارهای مهدی هاشمی و دار و دسته او خبر داشتند. منتها شرایط را برای طرح موضوع مناسب نمی‌دانستند. ایشان می‌دانستند اگر آقای منتظری رئیس حوزه شود، حوزه به دست این دار و دسته می‌افتد، به همین دلیل در برابر اصرار افرادی که نامه می‌نوشتند و درخواست می‌کردند، مقاومت کردند. امام حتی به صورت کتبی نوشتند که در تمام کلیات و جزئیات حوزه، باید نظر آیت‌ا... گلپایگانی مد نظر قرار گیرد. امام از مدیریت خوب آقا کاملا خبر داشتند و مدارس و بیمارستان‌ها و خیریه‌های ایشان را می‌شناختند.

بار آخر که امام در بیمارستان بستری شدند و قرار شد تحت جراحی قرار بگیرند، واکنش آیت‌ا... گلپایگانی چه بود؟

ایشان فوق‌العاده نگران شدند و دستور دادند در مدرسه فیضیه مجلس دعایی برگزار شود. اول قرار بود آقای آل‌طاها منبر برود، ولی بعد آسید صادق شمس انتخاب شد. بعد که کسالت امام شدت یافت، آقا حاج آقا جواد را برای عیادت به تهران فرستادند. ما دائما با بیمارستان در تماس تلفنی بودیم تا وقتی که ساعت ۹ شب ۱۳ خرداد خبر دادند دیگر امیدی به بهبود امام نیست و فردا صبحش هم خبر ارتحال ایشان منتشر شد و آقا اعلامیه بسیار بلیغی دادند.

نظر آیت‌ا... گلپایگانی به رهبری آیت‌ا... خامنه‌ای چه بود؟

ایشان می‌گفتند من رأی مجلس خبرگان را قبول دارم و بنای مخالفت با ایشان را ندارم. یك بار هم ایشان برای احوالپرسی همراه آقای محمدی گلپایگانی به منزل آقا در قم آمدند. آقا گفتند: هر وقت نکته خاصی به نظرم رسید، برایتان می‌نویسم. صحبت‌های معمولی بود و موضوع خاصی مطرح نشد.

مورد بعدی موضوع دادگاه خانواده و دادن اختیار طلاق به زن بود. همین‌طور تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی. ایشان به رؤسای مجلس سنا و شورای ملی ریاضی و شریف امامی تلگراف زدند و گفتند: «به زودی خودتان مجبور می‌شوید دوباره تاریخ را برگردانید!».

اعتراضات ایشان تا چه حد تأثیر داشت؟

واقعیت این است که رژیم خیلی از نفوذ و قدرت آقا می‌ترسید. در قضیه شهادت آقای سعیدی، در حالی که خفقان بسیار سنگینی حاکم بود، آقا اعلامیه دادند و مجلس ترحیم برگزار کردند. مهم‌ترین اثر وجودی آقا این بود که نمی‌گذاشتند جریان نهضت در قم خاموش و فراموش شود و به هر شکل ممکن، اعتراض و اخطار می‌کردند. آقا وقتی تصمیم می‌گرفتند کاری را انجام بدهند، کسی جرأت جیك زدن نداشت. بعد از فوت حاج‌آقا مصطفی، اخوان حاج‌آقا مهدی و حاج‌آقا جواد برای تسلیت به منزل آقای پسندیده رفتند و گفتند که: آقا فرموده‌اند در مسجد اعظم مجلس فاتحه می‌گیریم! یادم است که مجلس عظیم و عجیبی شد و آقای آل‌طاها هم منبر رفت. از همین جا بود که دیگران هم جرأت کردند فاتحه بگیرند و جرقه انقلاب زده شد. در اسنادی که بعدها در پرونده ساواك آقا دیدیم، معلوم شد که گزارشگرهای ساواك از کوچك‌ترین مسائل خانوادگی تا مهم‌ترین مسائل سیاسی را گزارش می‌دادند و همه چیز را تحت کنترل داشتند. رفتار آقا در دوران تبعید امام و در جریان مبارزات، بسیار حساب شده بود که گزك دست رژیم ندهند و رژیم جرأت نکند مستقیم با ایشان برخورد کند. در عین حال اعتراضات‌شان را هم مطرح می‌کردند. آقا برخوردهای فوق‌العاده حساب شده‌ای در قضایای مختلف داشتند و در عین حال پناهی برای انقلابیون بودند و این موضوع بسیار برای رژیم سنگین بود. قم مرکز انقلاب بود و اگر از دست می‌رفت، بعید بود از جای دیگری حرکتی صورت بگیرد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آقا، زیرکی و فراست ایشان بود. در روایت هم است که، «المومن کیس» مؤمن باید زرنگ باشد. به نظر من اگر زیرکی آقا نبود، شاید جریان انقلاب به آن شکل زنده و متحرك باقی نمی‌ماند؛ مخصوصا که آقای شریعتمداری در امور سیاسی و مبارزاتی با آقا همراهی نمی‌کرد و معتقد بود که باید با دستگاه مدارا کرد، در حالی که ابدا جای مدارا نبود و اگر صدایی بلند نمی‌شد، رژیم به هدف خود می‌رسید. ساواك سعی می‌کرد به این اختلافات دامن بزند، اما آقا خیلی حواسشان جمع بود و طوری رفتار می‌کردند که شأن حوزه و مرجعیت حفظ شود.

از روزهایی که مقاله رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات چاپ و منجر به حوادث ۱۹ دی سال ۵۶ قم شد، چه به یاد دارید؟

آقا همان روز مقاله را خواندند. صبح روز بعد می‌خواستم برای درس بروم که دیدم آقای سیدحسن طاهری و آقای مؤمن دارند به طرف منزل آیت‌ا... حاج‌آقا مرتضی حائری -که همسایه ما بودند- می‌روند. ما پیش‌بینی می‌کردیم که پس از چاپ آن مقاله، مراجعه به آقا زیاد شود. به همین دلیل به مرحوم حاج‌آقا مهدی زنگ زدم که زود بیایید اینجا. آقای مؤمن و آقای طاهری آمدند پیش آقا و گفتند: با این توهینی که به آقای خمینی شده، از شما می‌خواهیم که به نشانه اعتراض، یك روز درس را تعطیل کنید. آن روز درس تعطیل شد و ساعت ۱۰ بود که طلبه‌ها به خانه آقا آمدند و آقا برایشان صحبت کردند. البته تعطیلی به دو روز کشید و طلاب به منزل سایر علما هم رفتند و این قضایا طول کشید تا عصر روز نوزدهم که آن کشتار در خیابان صفائیه اتفاق افتاد.

ظاهرا مرحوم آیت‌ا... گلپایگانی به رغم حمایت‌های گسترده از بنی‌صدر و مخصوصا گرایش برخی از انقلابیون به او، از ابتدا نظر خوشی نسبت به بنی‌صدر نداشتند. این‌طور نیست؟

همین‌طور است. ایشان همان موقعی که امام به قم آمدند و اولین جایی که آمدند، منزل آقا بود. ایشان برای تسلیت فوت حاج آقا مهدی آمده بودند. با بنی صدر صحبت کردند و پس از آن گفتند: من چشمم از او آب نمی‌خورد! امام گفته بودند: من تأییدش نکرده‌ام و آقا گفته بودند به هر حال از بیت شما دارند حمایتش می‌کنند. بعد که آن قضایا پیش آمد، حاج احمد آقا گفته بود که امام گفتند آقای گلپایگانی بنی‌صدر را بهتر و زودتر از همه ما شناخت! آقا برای پیروزی بنی‌صدر در انتخابات هم برای او تلگرام تبریك نفرستادند. بنی‌صدر به مناسبت عید برای آقا تلگرام فرستاد و آقا با اصرار افراد زیادی که می‌آمدند و پیله می‌کردند، جواب خیلی سستی به او دادند. آقا از همان اول هم از او خوششان نمی‌آمد.

همیشه حاج احمد آقا از طرف امام می‌آمد و از آیت‌ا... گلپایگانی مشورت می‌گرفت. از آن مشورت‌ها چیزی یادتان هست؟

گاهی امام برای آقا پیغام می‌فرستادند که من در اینجا شرایطم طوری نیست که به فلان مساله اعتراض کنم. شما اقدام کنید و من دنباله کار را می‌گیرم. در این‌گونه موارد آقا تذکر می‌دادند و امام بلافاصله دستور می‌دادند که به تذکر آقای گلپایگانی عمل شود.

گویا امام پس از عزل آقای منتظری، احتیاطات خود را به آیت‌ا... گلپایگانی ارجاع دادند؟

از قبل هم همین‌طور بود. غیر از مرحوم امام، آیات عظام خوئی، شاهرودی، خوانساری و... هم فقاهت آقا را قبول داشتند و احتیاطات خود را به ایشان ارجاع می‌دادند. از قول آقاموسی‌صدر نقل شده که از امام می‌پرسند مراجع نجف را چگونه می‌بینید؟ و امام پاسخ می‌دهند: «کسی مانند آسید محمدرضای خودمان ندارند!» امام یك بار گفته بودند: «اگر آقای گلپایگانی مرا تخطئه هم بکنند، می‌دانم که از روی عقیده و برای خداست!».

امام بر ریاست آیت‌ا... گلپایگانی بر حوزه هم تأکید داشتند. علت این امر چه بود؟

همین‌طور است. خیلی‌ها بودند که می‌خواستند حوزه را به دست آقای منتظری بسپارند. امام از مدت‌ها قبل، از کارهای مهدی هاشمی و دار و دسته او خبر داشتند. منتها شرایط را برای طرح موضوع مناسب نمی‌دانستند. ایشان می‌دانستند اگر آقای منتظری رئیس حوزه شود، حوزه به دست این دار و دسته می‌افتد، به همین دلیل در برابر اصرار افرادی که نامه می‌نوشتند و درخواست می‌کردند، مقاومت کردند. امام حتی به صورت کتبی نوشتند که در تمام کلیات و جزئیات حوزه، باید نظر آیت‌ا... گلپایگانی مد نظر قرار گیرد. امام از مدیریت خوب آقا کاملا خبر داشتند و مدارس و بیمارستان‌ها و خیریه‌های ایشان را می‌شناختند.

بار آخر که امام در بیمارستان بستری شدند و قرار شد تحت جراحی قرار بگیرند، واکنش آیت‌ا... گلپایگانی چه بود؟

ایشان فوق‌العاده نگران شدند و دستور دادند در مدرسه فیضیه مجلس دعایی برگزار شود. اول قرار بود آقای آل‌طاها منبر برود، ولی بعد آسید صادق شمس انتخاب شد. بعد که کسالت امام شدت یافت، آقا حاج آقا جواد را برای عیادت به تهران فرستادند. ما دائما با بیمارستان در تماس تلفنی بودیم تا وقتی که ساعت ۹ شب ۱۳ خرداد خبر دادند دیگر امیدی به بهبود امام نیست و فردا صبحش هم خبر ارتحال ایشان منتشر شد و آقا اعلامیه بسیار بلیغی دادند.

نظر آیت‌ا... گلپایگانی به رهبری آیت‌ا... خامنه‌ای چه بود؟

ایشان می‌گفتند من رأی مجلس خبرگان را قبول دارم و بنای مخالفت با ایشان را ندارم. یك بار هم ایشان برای احوالپرسی همراه آقای محمدی گلپایگانی به منزل آقا در قم آمدند. آقا گفتند: هر وقت نکته خاصی به نظرم رسید، برایتان می‌نویسم. صحبت‌های معمولی بود و موضوع خاصی مطرح نشد.

نماز بر پیکر امام

در ازدحام پردرد روز نیمه خرداد، شاید یکی از دشوارترین کارها نماز گزاردن بر پیکر امام بود؛ کاری که آیت‌ا... گلپایگانی انجام داد. فرزند آیت‌ا... تعریف می‌کند: شب ۱۵ خرداد احمد آقا زنگ زد و گفت آقا پدری کنند و برای خواندن نماز بر پیکر امام تشریف بیاورند. گویا امام وصیت کرده بودند حتما ایشان نماز بخوانند. اوضاع آشفته‌ای بود و ما به‌شدت نگران بودیم، ولی آقا گفتند حالا که ایشان درخواست کرده‌اند، با توکل بر خدا می‌رویم! احمد آقا ماشین مخصوصی را- که ضدگلوله بود و از بیرون دید نداشت- فرستاد و آقایان رسولی و توسلی هم آمدند. من و حاج آقا جواد و چند نفر دیگر هم آقا را همراهی کردیم و شبانه به جماران رفتیم. آن شب تا صبح خوابمان نبرد. احمد آقا شب آمد به دیدن آقا. بسیار متأثر بود و گریه می‌کرد! فردا صبح برای نماز رفتیم. صف‌ها تشکیل شده بودند و همه منتظر ورود آقا بودند. چیزی که مرا به شدت نگران می‌کرد، فراوانی سلاح بود! هر کسی را که می‌دیدی، یا سلاح در دستش بود یا به کمرش بسته بود! کنترل اوضاع تقریبا غیرممکن بود و فقط خدا خواست که حادثه بدی اتفاق نیفتد و گرنه هر کسی هرکاری می‌توانست بکند! آقا گفتند: پیکر را از داخل محفظه بیرون بیاورند. همه می‌گفتند: آقا! اوضاع خطرناك است، زودتر نماز را بخوانید. آقا فرمودند: اگر جنازه داخل محفظه باشد، من نماز نمی‌خوانم! ما صلوات فرستادیم و رفتیم جلو و جنازه را از داخل محفظه آوردیم بیرون و در جایی گذاشتیم که حائلی در بین نباشد. ایشان می‌گفتند: بیش از یك نماز بر پیکر ایشان خوانده نمی‌شود، پس باید درست و کامل خوانده شود. وقتی ا... اکبر آخر نماز گفته شد، یك مرتبه اوضاع به هم ریخت و هر کسی باید جان خودش را حفظ می‌کرد و از دست محافظان کاری ساخته نبود! جمعیت وحشتناکی حاضر بود و این‌که اتفاقی نیفتاد واقعا معجزه الهی بود. آقا را به هر زحمتی که بود از میان جمعیت عبور دادیم و داخل ماشین لندکروزی که مال سپاه بود، سوار کردیم. یادم هست که دست آقای توسلی لای در ماشین ماند! به مردم التماس می‌کردیم عقب بروند. راننده جایی را نمی‌دید و محکم به تیری زد که بلندگو روی آن بود و افتاد! با وحشت و هراس جلو رفتیم تا بالاخره به خیابان رسیدیم. به راننده گفتیم: جلوی یکی از خانه‌ها بپیچد تا آقا را داخل خانه ببریم و حفظ کنیم. محافظ‌ها از در خانه بالا رفتند و در را از داخل باز کردند و آقا را سریع بردیم داخل خانه! صاحبخانه خشکش زده بود که این چه بساطی است و با ترس و لرز ما را تماشا می‌کرد و می‌پرسید: چه می‌کنید؟ چه می‌خواهید؟ بعد که چشم‌شان به آقا افتاد، باورشان نمی‌شد که ایشان به خانه آنها آمده باشند. سریع رفتند شربت درست کردند و



آوردند. آنجا ماندیم تا جمعیت پراکنده شد و محافظ‌ها ماشین اصلی را آوردند. بعد من و حسین آقای سلیمانی از محافظان امام از جاده قدیم ساوه ایشان را به قم برگرداندیم. خیلی روز عجیبی بود.

بعدها یك بار که خدمت جناب آقای خامنه‌ای رسیدیم، ایشان گفتند که آن روز من از یك طرف ناراحت بودم که در آن وضعیت خطیر، آقا می‌خواستند به احتیاطات هم عمل کنند و از سوی دیگر از قاطعیت ایشان روی حکم شرع و فتوای خودشان حقیقتا خوشم آمد.

